

حافظه و دیگری

(جستارهایی درباره‌ی شعر)

احسام سلطانی

www.ketab.ir

انتشارات نصیرا

۱۳۹۵



انتشارات نصیر

حافظه و دیگری

(جستارهایی درباره‌ی شعر)

احسام سلطانی

طراح جلد و صفحه‌آرا: کامران سلطانی

چاپ اول: ۱۳۹۵

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

کتاب: ۷-۴۰-۷۶۳۵-۶۰۰-۹۷۸

انتشارات نصیر: تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه،

پاساز هر روزنده، طبقه ۱، واحد ۴۰۲

تلفن: ۶۴۳۰۹۱۹۹۶

www.nasirabook@yahoo.com

حق چاپ محفوظ است

سرشناسه	: احسام سلطانی ۱۳۶۵
عنوان و نام پدیدآور	: حافظه و دیگری (جستارهایی درباره‌ی شعر)
مشخصات نشر	: نقد و اندیشه / احسام سلطانی تهران: نصیر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۶۸ صفحه. ۲۱/۵*۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۷-۴۰-۷۶۳۵-۶۰۰-۹۷۵
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
موضوع	: شعر سپید- قرن ۱۴- نقد و اندیشه
موضوع	: شعر فارسی- قرن ۱۴- نقد و اندیشه
رده‌بندی کنگره	: PIR ۳۸۱۹/س ۸ ج ۲ ۱۳۹۵
رده‌بندی دیویی	: ۱/۶۲۰۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۱۷۳۸۰۸

فهرست

مقدمه.....	۱۱
نگاهی به شعر نگاه چرخان.....	۱۵
برای شاعر شدن تنها کلمه کافی نیست.....	۲۷
نقش خاطره و تخیل در شعر.....	۵۱
دیگری در شعر اخوان.....	۵۹

با چنین در طرح برنامه‌اش برای بازنگری کتاب خود در مورد داستایفسکی می‌نویسد:

من با آشنا نمودن خود بر غیر و از طریق شخص او و با کمک او ست که به خود آگاهی دست می‌یابم و خودم می‌شوم. مهم‌ترین کنش‌ها، آن‌ها که بنیان خودآگاهی را تشکیل می‌دهند، تنها در رابطه با خودآگاهی دیگر (آن که «شما» خطاب می‌شود) تعیین می‌پذیرند. بریدن از دیگران، جدا کردن خود و حبس کردن خود، این‌ها علل اساسی از دست دادن خویش‌شن خود است... در نتیجه، هر تجربه‌ی درونی بر مرز بین خود و غیر استوار است. هر تجربه‌ی درونی در رابطه با غیر است که تحقق می‌پذیرد و این مواجهه، ذاتی هر تجربه‌ی -رونی است... موجودیت انسان (موجودیت درونی و بیرونی او) عبارت است از ارتباط ژرف. بودن یعنی ارتباط حاصل کردن... بودن یعنی بودن برای غیر و از طریق او، برای خود. در انسان قلمروی درونی خودمختاری وجود دارد. شخص انسان همواره و به تمامی بر مرزی واقع است که وی را با دیگری پیوند می‌دهد، او برای نگاه کردن به خود با چشمان شخص دیگر چشم می‌دوزد و از دریچه‌ی وی به خود می‌نگرد. نمی‌توان از غیر صرف نظر کرد و نمی‌توان بدون وی به خود دست یافت و خود

شد. باید به خود در غیر دست یافت. باید به خود با یافتن غیر در خود (در جریان بازتاب و دریافت متقابل) دست یافت. حقانیت نمی‌تواند حقانیت خود شخص باشد، اعتراف نمی‌تواند اعتراف خود شخص باشد. «من» نام خود را از غیر می‌گیرد و این نام برای اوست که به کار می‌آید (نامگذاری خود به واقع نوعی عمل غصب است). عشق به خود نیز به همین میزان ناممکن است.^۱

تودوروف، تزوتان (۱۳۷۷). منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه دریوش کریم. تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.

مقدمه

جامعه ایران، بنابر تحقیقات صورت گرفته، همواره با استبداد و خودکامگی نزدیکترین رابطه را داشته است. هیچ دوره‌ای را در تاریخ ایران نمی‌توان یافت که اصل مرکزی و مسلط دهنده‌ی آن، استبداد نباشد. استبداد و خودکامگی از عوامل وحدت بخش برای همه‌ی گروه‌های موجود در جامعه بوده است. مشارکت افراد در جامعه بسیار، گفت‌وگویی نداشته و در اغلب اوقات، زور و قدرت، آن‌ها را به حاکمیت وادار کرده است. نگاه سلسله‌مراتبی که یکی از ویژگی‌های چنین جامعه‌ای است، هر کسی را در جایی خاص قرار می‌دهد و در صورت نافرمانی افراد از نقش‌های تعریف شده، به بدترین شکل ممکن مجازات خواهند شد. هر کس، بنابر نقشی که از پیش پذیرفته است، شکلی از این سلسله‌مراتب قدرت را به نمایش می‌گذارد و آن را به شکل‌های مختلف ارتقاء می‌دهد. در اینجا قصد توضیح دادن مباحثی را نداریم که پیش‌تر به آن پرداخته شده است. محمد مختاری در کتاب «انسان در شعر معاصر» همایون کاتوزیان در کتاب‌ها و مقالات گوناگون و حتی تحقیقات صورت گرفته درباره سفرنامه‌های نوشته شده در ایران و... شواهدی از این امر به دست می‌دهند که همگی تایید کننده‌ی استبداد و خودکامگی در جامعه ایران است.

در هر جامعه‌ای بدون تردید گفتمان‌های متعدد و متفاوتی وجود دارد. به گفته‌ی تودوروف: «این نکته مشخص نیست که چند نوع گفتمان وجود دارد، اما همه اتفاق نظر دارند که یک جور گفتمان نداریم».^۱ به این ترتیب، شاید نتوانیم به درستی بگوییم چند نوع گفتمان در یک جامعه وجود دارد، ولی چیزی که از آن مطمئن هستیم این است که گفتمان‌های متعددی در یک جامعه وجود دارد. در جامعه ایران هم به یقین می‌توان گفت که همواره گفتمان‌ها و جهانی‌های متفاوتی وجود داشته و دارد. ولی چیزی که محل بحث است، قدرت بیش از اندازه‌ی گفتمان حاکم بوده است که همیشه خود را حقیقت محض فرض داده. هرگز فرصت نفس کشیدن به گفتمان‌های دیگر نداده است.

با توجه به ظهور نیا و نحوی که در شعر معاصر فارسی رخ داد، تغییراتی در نوع نگاه انسان ایرانی، نسبت به شعر، به وجود آمد که نوید دهنده‌ی روزهای بهتری در آیند، بود. شاعران پس از نیما، تلاش‌های فراوانی از خود نشان دادند تا شمری بنویسند که فرزند استبداد نباشد. در این راستا می‌توان گفت نه براننو، نسبت به دیگر شاعران معاصر فارسی، تلاش بیشتری از خود نشان داد. است؛ این تلاش در شعر بلند اسماعیل به خوبی قابل مشاهده است. گفتنی است که تاثیرپذیری عمیق شعر شاملو از کتابی مثل تورات که دارای ربانی خطابی و قاطعانه است، نشان می‌دهد که این زبان، شاملو را در رسیدن به چیزی که در پی آن بود به خوبی کمک کرده است. آهنگ و حالت کلام در این کتاب، نسبت عمیقی با فرهنگ و تاریخ ما دارد. کلامی که هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد و قاطعانه خود را به دیگری تحمیل

می‌کند. این خصوصیت می‌توانست شاملو را به پیامبری تبدیل کند که «دیگری» با چشم‌های او جهان را ببیند. و این امر در صورتی ممکن بود که دیگری چشم‌های خود را فدا کند. از جایی که در جامعه ایران، دیگری از پیش تسلیم چنین چیزی شده است و از پیش چشم‌های خود را فدا کرده است، برای شاعری مثل شاملو، راه سختی برای رسیدن به پیامبری در پیش نبود. مسئله دیگری که باید به آن اشاره کرد، حضور نیما و تغییراتی است که به واسطه‌ی او در شعر فارسی صورت گرفت. «نیمایان» صورت گرفته نشان می‌دهد که برای نیما، گذشته همه چیز نیست. زبان حال و آینده هم از اهمیت اساسی برخوردار هستند. گفت‌وگوی نیما با دوره‌های پیشین، ایجادکننده‌ی شکل تازه‌ای از دیدن است. با وجود این، چه در شعر نیما و چه در شعر دیگر شاعران پس از او، با شعری روبه‌رو هستیم که انکارکننده‌ی دیگری است. به راستی چرا هم‌چنان «نیمایان» انکار می‌شود؟ گفت‌وگوی نیما با زمان گذشته، حال و آینده را چه چیزی قطع می‌کند؟

در شعر چیزی که نشان دهنده‌ی حضور فعال دیگری است، حضور زبان‌ها و گفتمان‌های متفاوتی است که با وجود تضادها و کشمکش‌های احتمالی، به شکلی فعال شعر را می‌سازند. هیچ شاعری با حرف زدن از انسان و دیگری در شعر، نمی‌تواند ادعا کند که شعری با صداها و متفاوت سروده است. شعر نه مقاله است و نه سخن علمی. دیگری در شعر باید زبانش را با خودش بیاورد. باید گفتمانی را که از طریق آن می‌اندیشد با خودش بیاورد. شعر هم باید به او اجازه‌ی ورود دهد. شعر جایی برای نزدیک شدن زبان‌ها و گفتمان‌های مختلفی است که در جامعه وجود دارد. گفت‌وگوی میان این زبان‌ها و گفتمان‌هاست

که شعر را به چیزی بدل می‌کند که می‌توان از طریق آن، صداهای مختلف را شنید. تنها در این صورت است که هیچ صدایی به‌نفع صدای دیگر مصادره نمی‌شود و همگی با شور و حرارت بسیار بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند.

چیزی که هم‌چنان شعر فارسی را به گذشته وصل می‌کند و اجازه نمی‌دهد روبه‌سوی زمان حال و آینده داشته باشد، همان نگاهی است که بنامه‌ی ما در تمام دوره‌ها با آن پیوند عمیقی داشته است. شعر فارسی زرفش، تاریخ و فرهنگی است که با نادیده گرفتن دیگری، شکل گرفته است. فرهنگی که با نادیده گرفتن و بی‌توجهی به دیگری، آینده‌ی خود را فدا کرده است. گفتنی است که نکات ذکر شده به هیچ عنوان در جست‌وجوی انکار تلاش‌های صورت گرفته در این صد سال اخیر نیستند. ما این مسئله را هم نباید نادیده گرفت که تلاش‌های صورت گرفته، هیچ‌گاه هنوز به ثمر نرسیده‌اند. به راستی چرا در شعر معاصر فارسی، گفتمان‌ها و زبان‌های مختلف در جامعه، همه به‌نفع گفتمان و زبانی خاص مصادره می‌شوند؟

۱. تودوروف، تزوتان (۱۳۸۷). مفهوم ادبیات، ترجمه کتابون، پرراد، نشر قطره.

چاپ دوم.